

به پای اسلام

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

اسلام گرایی، فرصت و تهدید

انقلاب اسلامی ایران، یک انقلاب مکتبی بود، انقلابی متکی به اسلام، با انگیزه‌ها و شعارهای اسلامی. پس از آنکه نظام طاغوتی سرنگون شد و انقلاب به پیروزی رسید، نظامی متکی به اسلام و شعارهای اسلامی، مطرح گردید. پسوند «اسلامی» برای نظام جدید زمینه‌های موفقیت و پیشرفت را در مقابل این نظام قرار می‌داد و بر سرعت گردش امور می‌افزود، اینک «اطاعت» جنبه دینی داشت و چون تخلف، معصیت تلقی می‌شد، مؤمنان از آن پرهیز می‌کردند. همکاری و مساعدت به دولت، با انگیزه الهی انجام می‌گردید، ایثار و فداکاری، مقدس تلقی می‌شد و موجب ثواب بود و دفاع از نظام و جانفشانی در برابر تهاجم دشمن، انجام تکلیف شرعی بود و... این امور هم نظام را «مستحکم» می‌ساخت و هم به اتکای مشارکت مردم دیندار، تدبیر امور را «تسهیل» می‌کرد، ولی «انتساب به اسلام» پیامدهای دیگری هم به همراه داشت. اگر در جریان اداره کشور، خللی رخ می‌داد و ضعف و سستی بروز می‌کرد، «به پای اسلام» گذاشته می‌شد و به جای اینکه ضعفها به «اشخاص» و «نهادهای» نسبت داده شود، به نام اسلام تمام می‌شد. ریشه این یکسان نگری آن بود که گاه یک شخص و یا یک نهاد و مجموعه، تجسم عینی اسلام شناخته می‌شد، به گونه‌ای که انگار اسلام، در او حلول کرده و تار و پود وجود او را تشکیل می‌دهد. این تصور هرچند واقعی نبود و گاه از سوی دشمنان و معاندان و در جهت تخریب بنیه دینی مردم انجام می‌گرفت، ولی به هر حال در ذهنیت مردم، تأثیر واقعی می‌گذاشت و تفکیک، مورد قبول آنها قرار نمی‌گرفت، زیرا به هر حال کارها به نام دین صورت می‌گرفت و چهره‌های دینی در انجام آن دخالت داشتند. امام خمینی (ره) به پاسداران فرمودند: شما امروز با سمت پاسداری در جمهوری اسلامی یک شرافت زیاد و بزرگی دارید و یک مسئولیت بزرگ، اما شرافت به خاطر اینکه خدمتگذار به اسلام شریف هستید و اما مسئولیت برای اینکه باید همه چیزتان را اسلامی کنید، چنانچه از سربازهای اسلام به مردم یک تعدی بشود، این «پای اسلام» حساب می‌شود. (۱)

اینک باید به تحلیل این «نسبت» پرداخت، نسبت «ما» به عنوان کارگزاران حکومت و یا حامیان آن با اسلام. نسبتی که موجب می‌شود رفتار شخصی به عنوان عملکرد «اسلام» به حساب آید و البته ما نمی‌توانیم این نسبت را از خود «سلب» کنیم، چون وقتی دائماً از اسلام سخن می‌گوییم و کارهای خود را «اسلامی» معرفی می‌کنیم، قهراً این نسبت را «تثبیت» می‌کنیم. در چنین فضایی جدا کردن نقاط ضعف و آنها را به حساب «افراد» گذاشتن، برای بسیاری از اشخاص قانع کننده نیست. به علاوه ما نسبت به دیگران هم با همین شیوه داوری می‌کنیم، مثلاً با نقد عملکرد مارکسیست‌ها، مارکسیسم را نقد می‌کنیم. حضرت امام (ره) با انتقاد از عملکرد «روحانیون» مسیحی، آن را خطری برای «دین مسیح» می‌دانست:

«حضرت عیسی (ع) و مذهب مسیح را دریابید. مسیحیت را دریابید و نگذارید در نظر مردم مشوه بشود، نگذارید روحانیت مسیح در نظر مردم، یک روحانیتی باشد طرفدار ظالمها» (۲)

آسیب جدید

با تغییر رژیم شاهنشاهی به اسلامی، یک اتفاق بسیار مهم در کشور رخ داد و «نظام اسلامی» تأسیس گردید. با این اتفاق همه رخدادهایی که در نظام جدید ظهور می‌کرد، «اسلامی» شناخته می‌شد و خواسته یا ناخواسته، در داوریه‌ها، پای اسلام به میان می‌آمد. در گذشته هر عمل خلاف، چهره رژیم پهلوی را مشوه می‌ساخت، ولی هرگز غباری بر چهره اسلام نمی‌نشانده، ولی پس از آن، نه:

«کارهای رژیم سابق را «پای اسلام» حساب نمی‌کردند» این به «مسلك ما» هیچ ضرری وارد نمی‌آورد، به «مملکت ما» ضرر وارد می‌آورد... این خطر نبود که اگر چنانچه محمدرضا یک ظلمی بکند، یا سازمان امنیت مردم را چه بکند، این به اسلام مرتبط است، هیچ، جدا بود حساب از اسلام، حساب آنها هم جدا بود، این خطر آن روز هیچ نبود، بلکه هر چه آنها ظلم می‌کردند، مردم توجهشان به این زیادتر می‌شد، اما امروز رژیم یک رژیم اسلامی است. (۳)

«اگر ما در رژیم سابق یک اشتباه و خطایی می‌کردیم «پای اسلام» حساب نمی‌شد، نمی‌گفتند دولت اسلامی کذا. می‌گفتند در دولت طاغوت واقع شده. امروز که اسلام است، اگر چنانچه یک خطایی واقع شود، فرم این خطا با خطای سابق فرق دارد، پای اسلام حساب می‌شود و این مسئولیت بزرگی است بر عهده ما. (۴)

پس فرق است بین کار خلاف و ظلمی که به «یک شخص» نسبت داده می‌شود، یا به «یک نهاد»، انتساب پیدا می‌کند، یا به «یک نظام» و رژیم نسبت داده می‌شود و یا به «اسلام» انتساب می‌یابد و فقط در صورتی که حکومت به نام اسلام باشد و ادعای برافراشتن پرچم اسلام را داشته باشد، این نسبت اخیر اتفاق می‌افتد:

«امروز که جمهوری اسلامی است، اگر یک مطلبی بر خلاف مقاصد اسلامی واقع شود، این نه اینکه ضرر به «همان کسی» که این کار را انجام می‌دهد می‌خورد، (بلکه) اگر در پاسدارها باشد، ضرر به اصل «پاسدارهای جمهوری اسلامی» می‌خورد، از آنجا هم یک قدم بالاتر می‌رود و به «جمهوری اسلامی» می‌خورد. در آن زمان اگر هر چه برایمان واقع می‌شد «بر ما» واقع می‌شد، بر اسلام واقع نمی‌شد، لکن امروز که به اسم اسلام هر کس الان مشغول یک کاری است، چنانچه یک خطایی یا عمدی واقع شود «پای اسلام» حساب می‌شود. (۲)

حیثیت اسلام

«به پای اسلام» تمام شدن که در آغاز «صرفاً منفعت» شناخته می‌شد، چرا که بر وجاهت و «اعتبار ما» می‌افزود، اینک روی دیگر خود را نشان می‌دهد که با کمترین غفلت، از «اعتبار اسلام» کاسته می‌شود و آیا به همان اندازه که برای ما «فایده» به ارمغان می‌آورد، برای خود او «هزینه» ندارد؟ مثلاً وقتی دادگاه به نام اسلام مشروعیت دینی پیدا می‌کند، آیا این نام با کمترین خطای ما، بیشترین ضرر را متحمل نمی‌شود؟

شجاعت بزرگ حضرت امام (ره) این بود که به این «معادله» اذعان داشت و آن را به صراحت بیان می‌کرد. از نظر ایشان حکم ناعادلانه قاضی، فقط «ظلم به یک شخص» نیست، بلکه اگر این کار در دادگاه اسلامی اتفاق بیفتد، علاوه بر آن، «ظلم به اسلام» است و لذا به قضات می‌فرمود:

«توجه کنید به واسطه قضاوت آنان جانی بدون مجوز شرعی از بین نرود، مالی از بین نرود، آبرویی از بین نرود، امروز اهمیتش بیشتر از سابق است. سابق قضیه این نبود که اگر قاضی تخلف می‌کرد اصل اسلام را مشوه کند... امروز پای اسلام حساب می‌کنند و لهذا قاضی امروز مسئول حیثیت اسلام است و مثل قضاوت در طول تاریخ نیست که فقط مسئول باشد نسبت به آن قضاوتی که در مورد شخصی می‌کرد، امروز علاوه بر آن، بُعد خاصی را دارد که بر می‌خورد به حیثیت اسلام. (۴)

بر اساس این معادله، یک نظام دینی، دو کاربرد کاملاً متضاد می‌تواند داشته باشد، می‌تواند برای اسلام «آبروسازی» کند و می‌تواند برای اسلام «آبروسوزی» کند. اگر عملکردش مطابق با حق و عدل باشد، افتخار آفرین بوده و بیشترین جاذبه را خواهد داشت و اگر به این نام، ظلم و جنایت اتفاق افتد و یا نظام نتواند در برابر عوامل فساد آفرین مقاومت کند، این نظام، مهمترین عامل تنفر از دین خواهد بود و در همین شرایط است که کارگزاران حکومت دینی به شکل عاملان شکست اسلام نقش آفرینی می‌کنند. نقشی که حاکمان هرگز در یک حکومت غیردینی و یا حتی ضددینی نمی‌توانند ایفا کنند. آنها فقط «از بیرون» می‌توانند در برابر ارزشهای دینی مانع‌تراشی کنند، درحالی‌که در نظام دینی وقتی انحرافی رخ می‌دهد، «از درون» ارزشهای دینی را بی اعتبار می‌کند: «امروز یک مسئله خطرناکی که مطرح است، ما آن وقت اگر از طاغوت شکست خورده بودیم هیچ ابایی نداشتیم، مطلب حقی داشتیم، می‌گفتیم نتوانستیم پیش ببریم و آنها بر ما غلبه کردند. اما امروز مسئله این نیست، اگر امروز ما یک خطایی بکنیم که دشمنهای ما در خارج دامن به آن بزنند، در داخل دامن به آن بزنند، و منعکس کنند که اسلام هم مثل سایر مکتبها بلکه پایینتر از آنها، این شکست، شکستی است که جبران ناپذیر است. (۳)

اگر خطر اینقدر جدی است و اگر مسئله در حد شکست جبران ناپذیر برای دین است، پس در چه شرایطی می‌توان به این اقدام مخاطره آمیز دست زده و برای رسیدن به منافع «عاجل» از خطرات سهمگین آجل آن چشم پوشی کرد؟! همین پرسش جدی بود که عده‌ای از عالمان متعهد، مثل آیت الله شیخ مرتضی حائری را از ادامه دادن راه منصرف کرد.

جایگزینی معیارهای علمی

دیروز که اسلام در «مصاف علمی» با رقیبان خود بود، آنها را نقد علمی می‌کرد و از خود هم دفاع علمی می‌نمود. با پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، درگیری و نزاع به «مصاف عینی کشیده شد و نظامهای مختلف سیاسی، هر یک تجربه‌های عینی خود را در برابر یکدیگر قرار دادند. دیروز می‌گفتیم نظام خانوادگی اسلام بر نظامهای دیگر به این دلایل برتری دارد و اگر غیر از این دیده می‌شود، به دلیل آن است که نظام حاکم نمی‌خواهد و نمی‌گذارد که احکام اسلام اجرا شود، ولی امروز زمان نشان دادن «تفوق عینی» است. آیا آمار اختلافات خانوادگی کاهش یافته است؟ آیا شرایط ازدواج تسهیل شده است؟ و آیا آمار طلاق سیر نزولی داشته است؟ و ...

امروز نمی‌توانیم کاستیهایمان را در تجربه‌های عینی در زمینه محیط زیست، یا آزادیهای اجتماعی، یا رفاه عمومی و یا بهداشت، به اتکای مباحث نظری پر کنیم، بلکه به عکس، هر اختلال عینی ما را با یک چالش نظری مواجه می‌سازد. پس ما در برابر یک دوراهی قرار گرفته‌ایم: ارائه یک تجربه موفق و برافراشته شدن پرچم اسلام، یا ناکام ماندن از نشان دادن برتری تجربی و فرو افتادن پرچم و بلکه به تعبیر حضرت امام (ره) «دفن شدن اسلام!»

«امروز قضیه اسلام است، در یک وقت حساسی واقع هستیم که امر دائر بین این است که خدای نخواست، خدای نخواست و نخواهد شد ان شاء الله اسلام زیر پای ما دفن بشود و برود سراغ کارش و بین اینکه پیروز بشویم ان شاء الله و می‌شویم و اسلام را به آن طوری که هست در این مملکت پیاده کنیم تا همه بدانند اسلام چه هست. (۵)

پس ما در این مرحله پذیرفته‌ایم که بار سنگین «حیثیت اسلام» بر دوش ماست و پذیرفته‌ایم که با لغزش ما این بار سنگین و حیاتی، ساقط می‌شود و پذیرفته‌ایم که این سقوط یک سقوط معمولی نیست، نه سقوط یک شخص است و نه سقوط یک نظریه در باب ولایت فقیه است و نه سقوط یک مبنا در باب حکومت اسلامی و نه سقوط نظام اسلامی، بلکه سقوط اسلام است و پذیرفته‌ایم که در جهان حاضر با این سقوط احتمالی، به فرض، فرصت دیگری برای برخاستن و جبران کردن نداریم، یعنی خود را دفن کرده‌ایم! چه اینکه متقابلاً در صورت پیروزی، با سرافرازی، اسلام را به دنیا نشان خواهیم داد، ولی این نشان دادن، نشان دادن در کتاب و یا تبلیغ کردن در رسانه نیست، بلکه معرفی عینی است با پیاده کردن اسلام.

در این مصاف شکست از «دو سو» ما را تهدید می‌کند، یکی از طرف «افرادی» که در نظام جایگاه دارند و مرتکب رفتارهای خلاف می‌شوند:

«دادگاههای ما دادگاههای اسلامی است، پاسدارهای ما پاسدار اسلامی، قوای انتظامی ما اسلامی، دولت ما اسلامی، ما همچو ادعا داریم، من خوف آن دارم که به واسطه قشرهایی که نادان هستند، کارهایی صورت بگیرد که مکتب ما را آلوده کند و بد معرفی کند و اسلام دفن بشود. ما اگر در رژیم سابق بعضی کارهای خلاف، فرض کنید، می‌کردیم، به مکتبمان مربوط نبود و اگر امروز کار خلاف بکنیم، مکتب شکست می‌خورد. (۳)

و دیگری از طرف «شیوه‌ها» و برنامه‌هایی که «به نام اسلام» معرفی می‌شود و به اجرا گذاشته می‌شود، شیوه‌هایی که در عمل به ناکامی می‌انجامد و چون مستقیماً به عنوان «راه حل اسلامی» معرفی می‌شود، با شکست آن، زمینه شکست اسلام فراهم می‌گردد. نظامی که پیوسته به نام اسلام «قانون» و «برنامه» و «تصویب نامه» تولید و ارائه می‌کند و از بانک و صنعت تا تفریح و ورزش و تا بهداشت و جمعیت و فرهنگ، از زبان اسلام سخن می‌گوید، به میزان همین انتسابها و به تناسب خطاپذیری آنها، زمینه‌های آسیب به اسلام را فراهم می‌کند. به همین دلیل است که در حکم تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، حضرت امام (ره) آورده بودند که غفلت از مصلحت نظام، زمینه «شکست اسلام» را فراهم می‌آورد: «حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حلّ معضلات خویش می‌داند. (۶)، ولی آیا ما در موقعیتی قرار داریم که برای معضلات جهان راه حل ارائه نمائیم؟ آیا می‌توانیم وضع اخلاقی یا اقتصادی جامعه خویش را به عنوان نمونه‌ای از راهکارهای جدید برای بشریت عرضه کنیم؟ دغدغه امام (ره) این نبود که آیا اسلام در بحثهای نظری تفوق خود را حفظ می‌کند و در مجامع بین‌المللی توان دفاع علمی از اسلام را داریم یا نه؟ دغدغه امام این بود که آیا می‌توانیم «قدرت اسلام برای اداره جهان» را در پیچ و خمهای مهم زندگی امروز بشر، نشان دهیم؟ لذا به اعضای شورای نگهبان فرمود:

«باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خمهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.» (۷)

این گونه جملات گویای آن است که وقتی در پیچ و خمهای جامعه «ناتوانی ما» ظهور می‌کند، در حقیقت زمینه اتهام «عجز اسلام» را فراهم می‌آوریم، زیرا توانایی و ناتوانی دین برای حل معضلات بشر، استنتاجی از عملکرد موفق یا ناموفق ماست و آنجا که ما موفق نیستیم، عملاً دینمان را ناتوان معرفی می‌کنیم!

زمینه‌های اتهام

کسانی که عمل ما را «به پای اسلام» می‌گذارند و ضعفهای ما را به ضعف دینمان سرایت داده و بی محابا همه چیز را مورد تردید و شک قرار می‌دهند، در موارد مختلف، برخوردهای متفاوتی دارند. برخی از کارها را مستقیماً از چشم اسلام می‌بینند و برخی دیگر را به شکل غیرمستقیم به آن نسبت می‌دهند. مثلاً نمی‌توانند بگویند خشکسالی در کشور ما، عامل دینی دارد، ولی ممکن است «بی تدبیری» در مواجهه با این مشکل طبیعی را، به پای دین بگذارند.

در چنین مواردی دفاع از حریم دین چندان دشوار نیست و می‌توان حساب اسلام را از حساب اشخاص جدا کرد. ولی در مواردی که مشکل برخاسته از یک «تلقی دینی» است و مستقیماً به منابع اسلامی نسبت داده می‌شود، چگونه می‌توان از این تفکیک دفاع کرد؟ مثلاً وقتی در معرض اتهام دیکتاتوری قرار گرفته‌ایم، ولی خودمان هزار دلیل و برهان اقامه می‌کنیم تا آن را استناد به اسلام توجیه نماییم، در این صورت چگونه می‌توان اسلام را از آن اتهام تبرئه کرد؟

بی دلیل نیست که در میان همه اتهامات، حضرت امام (ره) نسبت به این اتهام حساسیت بیشتری داشتند، زیرا نقش تخریبی آن را در تنفر از اسلام بیشتر می‌دانستند و بارها آن را به زبان می‌آوردند:

«آبروی اسلام در ایران امروز بسته به اعمال همه است و خصوصاً روحانیون. اگر خدای ناخواسته از این طایفه یک اشتباهی صادر شود این به پای اسلام تمام می‌شود. همان طور که گفته می‌شود و اشخاص مغرض گفته‌اند و می‌گویند: از زیر بار دیکتاتوری رضاخان بیرون آمدیم و زیر بار دیکتاتوری آخوندها واقع شدیم.» (۳)

«بهبانه به دست دشمنان ندهید که ما را آلوده کنند و بگویند اهل علم یا دیکتاتور هستند یا انحرافات دارند.» (۳)

«امروز اگر از یک روحانی مطلبی صادر شود که بر خلاف موازین باشد، آنهایی که باید ما را لکه دار کنند می‌گویند: این هم آخوندها، الان دیکتاتوری کفش و عمامه است. بهبانه دست مردم ندهید، اسلام دیکتاتوری نیست آن که دیکتاتور است عالم نیست.» (۳)

«چشمها دوخته شده است ببیند روحانیون که حالا یک قدرت ظاهری دستشان آمده است با ملت چه می‌کنند؟ ... ما را معرفی می‌کنند به اینکه اینها تا قدرت دستشان نبود هی می‌گفتند باید آزادی باشد حالا که خودشان مشغول شده‌اند با مردم بدرفتاری می‌کنند.» (۱)

«ائمه جمعه باید خیلی مواظب باشند اگر چیزی اتفاق افتاد با جهت پدیری حل کنند، اگر بنا باشد اعمال قدرت بکنند برای اینکه امام جمعه است پای روحانیت حساب می‌شود، پای اسلام حساب می‌شود.» (۸)

«ولایت فقیه آن طور که اسلام مقرر فرموده است به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری به وجود نمی‌آورد.» (۵)

از همه اینها صریحتر زمانی بود که فرستاده ویژه پاپ به ایران آمد و در قم به خدمت امام رسید تا برای حل مشکل گروگانهای آمریکایی چاره اندیشی کند و حضرت امام (ره) بر اساس اینکه نمی‌توان از خواست مردم تخطی کرد و چیزی را بر آنها تحمیل نمود و من شخصاً چنین حقی ندارم، به او پاسخ منفی داد.

«آقای پاپ این را بداند که مسئله، مسئله‌ای نیست که من بتوانم شخصاً حل کنم. ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی بر ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آزادی ملت هستیم، ملت هرطور که رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.» (۲)

این جملات بسیار صریح و روشن است و به لحاظ مبانی نظری می‌تواند پایه و اساس یک تحلیل جدی درباره دیدگاه اسلامی حضرت امام در زمینه تحمیل رأی شخص بر شهروندان قرار گیرد، ولی این گونه تحلیلهای فقط در صورتی که با «رویه های عملی»

همخوانی داشته باشد، جلوی اتهام به اسلام را می‌گیرد و در غیر این صورت داورها به اقتضای رفتارها و نه گفتارها صورت می‌گیرد.

منابع و مأخذ

- ۱- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد نهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۲۲، ۴۷۵.
- ۲- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد یازدهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۴۱۱، ۶۵، ۳۴.
- ۳- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد هشتم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۲۷۴، ۳۸۹، ۳۰۳، ۲۵۸، ۴۷۹، ۲۷۳، ۳۷۰.
- ۴- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد چهاردهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۳۳۶.
- ۵- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد دهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۱۲۶، ۵۸.
- ۶- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد بیستم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۴۶۴.
- ۷- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد بیست و یکم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۲۱۸.
- ۸- خمینی، روح اله. صحیفه نور. جلد نوزدهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۸۵، ۲۵۰.

Archive of SID